



# ملی - مذهبی، نیروی مبارز و مولد

گفت و گو با تقی رحمانی (۱)

جامعه ما با یک ناهنجاری کلان نیز روبه‌روست. یکی این که ما با یک جهان پیشرفته‌تر از خودمان مواجه هستیم که بالای سر ما ایستاده است. جهانی که به‌طور کلی ایده‌ها را قبل از ساختارها، و ابزار و تکنولوژی را قبل از اندیشه وارد جامعه ما می‌کند. این ورود، در جامعه ما ناهنجاری ایجاد می‌کند. این ناهنجاری‌ها در ساحت کلان، جامعه را غیرقابل پیش‌بینی و دچار تعارض می‌کند. اما در این مورد خاص، یعنی متد ارزیابی، باید گفت وقتی در جامعه شکل‌های صنفی-فرهنگی و اجتماعی و احزاب سیاسی قدرتمند وجود ندارند، وقتی آکادمی‌های تحقیقاتی علمی و نظرسنجی‌های علمی وجود ندارند، وقتی آرای مردم را حتی از طریق اتحادیه‌های صنفی، به‌طور دقیق به‌دست آورد، معمولاً ارزیابی دشوار می‌شود. یک اتحادیه صنفی، تعداد محدودی عضو دارد. وقتی که اعلام می‌کند من به فلان حزب رأی می‌دهم، درحقیقت تعداد اعضای آن نیز به همان حزب رأی می‌دهند؛ که این خود یک نظرسنجی دقیق است. در فقدان این نهادهای ارتباطی، چه به لحاظ اجتماعی-سیاسی و چه به لحاظ اقتصادی با مشکل ارزیابی دقیق روبه‌رو می‌شویم. حال اگر احزاب و تشکیلاتی هم داشته باشیم حتی اگر عملکرد مثبت هم داشته باشند، پایگاه مشخصی ندارند. این احزاب آرمان‌ها و دیدگاه‌هایی را در جامعه ما مطرح می‌کنند و دیدگاه‌ها و خواسته‌هایشان را به شکل کلی چک می‌کنند، یعنی امکان دارد مردم حاضر باشند برای یک امر، مثلاً دوهزار تومان سرمایه‌گذاری کنند، اینها پنج‌هزار تومان می‌خواهند. گاه مردم آماده هستند که مثلاً در یک همایش خیابانی بیایند، نیروهای سیاسی هم فکر می‌کنند آن کسی که در همایش خیابانی آمد، در شرایط سخت هم می‌آید. بنابراین فقدان نهادهای ارتباطی واقعی و صحیح، تحلیل را در جامعه ما غیرممکن و یا کمتر ممکن ساخته است. نهادهایی هم داریم مثل حزب‌ها و اتحادیه‌های صنفی، ولی قوی نیستند. چند سازمان نظرسنجی هم داریم، این نظرسنجی‌ها غلط نیست،

ولی دقیق هم نیست. چون ما ابزار دیگری نداریم؛ تا این ابزار درست نشود، پیش‌بینی حالات مردم امکان‌پذیر نخواهد بود.

در کنار این نقیصه مشکل دیگری هم هست. مثلاً مبارزان دوره شاه نقل می‌کنند که در سلول انفرادی، وقتی یک نفر زندانی با پاهای شکنجه‌شده می‌آوردند، از دو نفری که شاهد ورود متهم جدید بودند، یکی می‌گفت: 'حاکمیت سوار است و ساواک همه چیز را می‌داند. نمی‌شود مقاومت کرد. باید واقع بین بود!' و دیگری می‌گفت: 'خوب، اگر سوار است، چرا شکنجه می‌کند؟ احساس بی‌ثباتی به ساواک دست‌داده است که زندان می‌اندازد و شکنجه می‌کند.' این بینش چه نقشی در

پیش از طرح پرسش راجع به نیروهای ملی-مذهبی، ناچارم برای روشن شدن مطلب، اشاره‌ای به متدولوژی ارزیابی نیروها داشته باشم و به عقب برگردم. پس از دوم‌خرداد ۷۶، مهندس سبحانی نام‌های به آقای خاتمی نوشت که در آن گفته بود، هیچ‌کدام از تشکل‌ها نتوانستند دوم‌خرداد را پیش‌بینی کنند. بعد از آن کسی ۲۹ بهمن ۷۸ و ۱۸ خرداد ۸۰ را با آن ابعاد گسترده‌اش پیش‌بینی نمی‌کرد. برای ۱۸ خرداد ۱۳۸۰، پیش‌بینی خوش‌بینانه طرفداران آقای خاتمی این بود که آرا از ۱۴ میلیون نفر بیشتر نخواهد شد. به هر حال، همه آنها تحصیل کرده و دانشگاه دیده بودند و متدولوژی‌ها و روش برخورد با پدیده‌ها را می‌شناختند، ولی با این حال نتوانستند پیش‌بینی درستی کنند.

این سؤال مطرح می‌شود که ارزیابی یک نیرو یا کل جامعه از چه طریقی ممکن است؟ از طریق آمار؟ از طریق بینش؟ یا ترکیبی از آمار و بینش؟ آمار چگونه باید باشد؟ تجربیات تلخی در این زمینه داشته‌ایم؛ به عنوان مثال، از طریق مصاحبه‌هایی که راجع به وقایع خرداد ۶۰ در چشم‌انداز ایران انجام داده‌ایم، می‌توان نتیجه گرفت که مسعود رجوی تصور می‌کرد حاکمیت جمهوری اسلامی، بیشتر از یک ماه دوام نخواهد آورد. حاکمیت هم تصور می‌کرد که اگر اینها دست به اسلحه ببرند، به‌زودی از پا در خواهند آمد، ولی دیدیم که این‌گونه نشد و ارزیابی‌ها نادرست بود.

گزاره دیگر این که دکتر مصدق در ۱۴ و ۱۹ مرداد ۱۳۳۲ در تهران و شهرستان‌ها رفراندومی برگزار کرد. جمعیت به حدی زیاد بود که جای سوزن انداختن نبود، ولی چند روز بعد از آن، در ۲۵ و ۲۸ مرداد، کودتا می‌شود و می‌بینیم که آدم‌های پای کار در صحنه نیستند.

می‌گویند هیتلر آشپز خودش را اعدام کرد. گفتند: 'چرا اعدام کردی؟' گفت: 'برای این که غذایی که به من می‌داد، مقوی‌تر بود. من با این غذای مقوی‌تر و با کالری بیشتر، نیروهای خودم را ارزیابی می‌کنم، در حالی که سربازهایم می‌روند توی گل می‌مانند، چرا که کالری کمتری نسبت به من دریافت می‌کنند.' به هر حال، از نظر هیتلر، این آشپز به ارتش آلمان خیانت کرده بود.

حال در فاز جدید جامعه چه کنیم که ارزیابی‌ها، نه سراب‌سازی باشد و نه خودکم‌بینانه، بلکه واقع‌بینانه باشد؟

جامعه ما علاوه بر نوعی ناموزونی، دچار ناهنجاری نیز می‌باشد. منظور ما از ناموزونی جامعه، تفاوت‌ها و اختلاف سطح‌های فکری، اقتصادی و اجتماعی طبیعی است که باعث می‌شود یک جامعه زنده به‌جلو برود و این خوب است. ولی

ارزیابی یک واقعیت یا آمار دارد. گاهی من و شما با یک آمار واقعی روبه‌رو هستیم، ولی دو نوع تحلیل یا بینش روی آن سوار می‌کنیم، یعنی دو جهان بینی جداگانه.

کاملاً درست است. در ایران برای ارزیابی، باید بینش، موقعیت و منافع را تحلیل کرد. اگر "بینش" در کنار "منافع" و "موقعیت" قرار بگیرد، می‌تواند تا اندازه‌ای ما را به ارزیابی دقیق برساند. بینش صرف، یک حالت انتزاعی و نادرست ایجاد می‌کند. از آنجا که معمولاً در ایران، گروه‌های سیاسی، روشنفکران جدا از مردم بوده‌اند، لذا موقعیت و منافع را لحاظ نکرده‌اند و فقط به بینش تکیه کرده‌اند.

یعنی به نظر شما میزان شناخت آنها کم است؟

اگر شما بخواهید یک تفکر یا جریان سیاسی را تحلیل کنید، بخصوص در ایران، حتی موقعیت یک نیروی سیاسی بر بینش او اثر می‌گذارد. خیلی از آقایان وقتی به قدرت رسیدند، با موقعیت جدید، بینش را دستکاری کردند. باید بینش را پیش از این که وارد قدرت بشوی، عینیت ببخشی؛ به اعتباری، وقتی که یک

جریان سیاسی واقعی در جامعه‌ای رخ

می‌نمایند، بینش خود را به مخاطبان

عرضه می‌کند. مخاطبان به صورت یک

برنامه تحقیقی به آن بینشی رأی می‌دهند

که دیگر معامله کردن روی آن سخت

می‌شود. بعد آن جریان سیاسی به میزان

موقعیتی که دارد، به دنبال دستیابی منافع

مشروع خود، با گروه‌های سیاسی وارد

گفت‌وگو می‌شود. در صورتی که در ایران

عمده حرکت ما به خصوص به خاطر وجود

استبداد، تشکیل گروه‌هایی است با

آرمان‌های بسیار بالا و مترقی و پیشرو؛

ولی بدون ارزیابی دقیق نسبت این آرمان با

بینش و منافع. به عنوان مثال، تمام گروه‌های چپ مذهبی، قبل از انقلاب تعلق

خاطری به طبقه کارگر داشتند. تحقق بخشیدن این آرمان‌ها و شعارها مشکل

است، چرا که شما هنوز در جوامع سرمایه‌داری نیز تشکل‌های منطقی برای

اجتماع کارگران ندارید. این دقیقاً نشان می‌دهد که ما نمی‌توانیم با آن بینشی

که داریم، با آن موقعیت و منافعمان ارتباط پیدا کنیم. به نظر من این یک

متدلوژی و تحلیل جریان هم می‌تواند باشد؛ منتها با توجه به سه عنصر بینش،

موقعیت و منافع.

برای طیف ملی-مذهبی که از گرایش‌های مختلف نیز برخوردارند، چه

نقاط مشترکی قابل هستید؟

وقتی می‌گوییم ملی-مذهبی، باید دقت داشته باشیم که ما دیدمان را

معطوف به یک جنبش فکری و سیاسی می‌کنیم تا یک جریان و یا حتی جبهه

سیاسی. ابتدا باید مشخص بشود که ملی-مذهبی به لحاظ تاریخی، یک

تبارشناسی دارد. اگر به گذشته تاریخی توجه کنیم، شاید در کلیت بشود این طور

تعریف کرد که ملی-مذهبی یک جریان فکری بوده است با ویژگی مذهبی. به

این مفهوم که منشوری کلان در اندیشه این جریان وجود دارد که چهره‌های

شاخص مذهبی و ملی به آن اعتقاد داشتند. آن منشور کلان همانا تفسیر

معنوی از "انسان"، "تاریخ" و "جامعه" می‌باشد. این تفسیر معنوی اساساً برای

برخی مشکل آفرین و در عین حال کباده بزرگی است که به دوش کشیدن آن

خیلی سخت است. در این حالت، شما در ساحت کلان، نه می‌خواهی در تجربه

مدرنیته غرب حل بشوی و نه می‌خواهی علم جنگ در مقابلش برداری، بلکه

می‌خواهی رابطه "تعاملی" با آن برقرار کنی. چنین جریانی نمی‌خواهد سنت

خودش را "نفی" بکند، بلکه می‌خواهد "نقد" کند. جریان ملی-مذهبی و

تبارشناسی کلان آن به روشنفکران مذهبی برمی‌گردد؛ به روشنفکران

مذهبی‌ای که چنین دیدگاهی دارند. روشنفکران مذهبی بعد از انقلاب به

نحله‌های متفاوتی تقسیم شدند، اما این نحله به‌طور مشخص در تاریخ ما از

عصر سیدجمال‌الدین شروع می‌شود. واژه ملت در کنار مذهب با مدرس شکل

می‌گیرد، با مصدق بعد ملی و استراتژیک پیدا می‌کند و با آرای مهندس

بازرگان بعد آزادخواهی آن عمده می‌شود و با اندیشه‌های شریعتی بعد

عدالت‌طلبی آن تحقق پیدا می‌کند. این، درحقیقت بستری می‌شود که در این

بستر نیروهای ملی-مذهبی که خاستگاه فکری‌شان نقد سنت و مدرنیته است

و یک پا در سنت و یک پا در مدرنیته داشته و دارای تحصیلات دانشگاهی و

آشنای به علوم جدید بوده و در عین حال تعلق خاطری به گوهرهای اصیل

سنت مذهبی خود داشت، شکل گرفت،

پس ملی-مذهبی‌ها در وهله اول در

جریان روشنفکری مذهبی ریشه دارند.

یک جریان فکری-سیاسی از طریق

روشنفکران مذهبی در جامعه وجود دارد.

جریان‌های گوناگونی، که از اینها

گروه‌های سیاسی و دسته‌جات سیاسی هم

منتج شده است که برخی در عین حفظ

ارزش‌های دینی به آزادی توجه دارند، و

برخی در عین رعایت ارزش‌های مذهبی،

هم به آزادی و هم به عدالت توجه دارند. از

منظر استراتژیک، بعضی از جریان‌ها

نشئت گرفته از ملی-مذهبی بودند، ولی از

این مدار خارج شدند و گاه خط‌هایی کردند. برخی از جریان‌های ملی-مذهبی

که الان ممکن است در بین نیروهای ملی-مذهبی باشند، دارای

فرازونشیب‌های متفاوتی بودند، اما موقعیت زمانه، تشکیل ائتلاف ملی-

مذهبی را ایجاد کرد. واژه ائتلاف، نه جبهه، نه حزب و نه سازمان است، ولی

ظرف مشترکی بین نیروها وجود دارد که به لحاظ نظری، "گفتمان تفسیر

معنوی از جهان" است.

در منظر بحث‌های معطوف به استراتژیک، "هدف"، داشتن ایرانی آزاد و

آباد و مستقل و رو به رشد در عرصه جهانی است. تلفیقی بین اسلامیت و

ایرانیست به آن مفهوم که برای داشتن جامعه‌ای اخلاقی و پیشرفته، مذهب در

کل اخلاق اینها شکل اخلاقی و عرفانی قوی پیدا کند. این، از دغدغه‌های

مشترک است. وقتی که یک جریان سیاسی می‌آید و موجودیت کشور را به خطر

می‌اندازد، ممکن است بین نیروهای ملی-مذهبی که برخی به آزادی و برخی

به عدالت بیشتر تکیه کنند، ولی وقتی ظرف اصلی در خطر است، یعنی قایق در

حال سوراخ شدن است، یک وحدت استراتژیکی مرحله‌ای پیش می‌آید که با هم

همکاری کنند، ضمن این که این نیروها فرهنگ مشترکی هم دارند. از سوی

دیگر، پس از فروپاشی شوروی و منطقی شدن دیدها نسبت به مسئله اقتصاد و

عدالت، برخی از جریان‌های رادیکال مذهبی به امر تولید پرداختند، که این هم

یک وجه مشترک بین نیروهای ملی-مذهبی است؛ یعنی خصیصه اینها برتری

**باید بینش را پیش از این که وارد قدرت**

**بشوی، عینیت ببخشی؛ به اعتباری،**

**وقتی که یک جریان سیاسی واقعی در**

**جامعه‌ای رخ می‌دهد، بینش خود را به**

**مخاطبان عرضه می‌کند. مخاطبان**

**به صورت یک برنامه تحقیقی به آن بینشی**

**رأی می‌دهند که دیگر معامله کردن روی**

**آن سخت می‌شود**

نیروهای مولد به دیگر نیروها در عین حفظ استقلال ایران می‌باشد. از سویی نیز این نیروهای به اصطلاح رادیکال که دید معقول تری نسبت به عدالت پیدا کردند - نه این که ضد عدالت شدند - در عین حال همان دید انتقادی خودشان را دارند که برخی از نیروهای ملی - مذهبی باید روی انطباق کامل فرمول لیبرال دموکراسی در بعد اقتصاد در داخل ایران تجدید نظر کنند. اگرچه نیروهای کلاسیک ملی - مذهبی معروف به نیروهای لیبرال دموکرات که در جامعه ما هستند، در اقتصاد، نظر جدیدی تدوین نکردند، ولی برخی از صاحب نظران اینها معتقد نیستند که فرمول ما عین رعایت اقتصاد بازار آزاد است. در خطر افتادن ظرف کلانی به نام ایران و منافع ملی، بستر خوبی برای همکاری خواهد بود، منتها باید گذشته نیروهایی که در جنبش ملی - مذهبی فعال هستند، مورد ارزیابی و نقادی قرار بگیرد. به نظر من اگر امروز کاستی‌هایی در این حرکت به لحاظ تئوریک مشاهده می‌شود، به خاطر این است که نقدهای گذشته، قوی نبوده است. ضمن این که عامل مشترک - یعنی به خطر افتادن چیزی به نام ملت و فشار بیش از حد یک جریان در قبضه کردن همه ارکان قدرت، ظرف مناسبی برای همکاری این جریان‌ها را فراهم کرده است.

شما به وجه تولیدگری این جریان هم اشاره کردید. در سال ۱۳۴۲ مهندس بازرگان در زندان کتابی نوشت به نام "اسلام مکتب مبارز و مولد" که در تأیید سخن شما، شرکت یاد و صافیاد و ایران فولاد "ایرفو" را امثال بازرگان پایه گذاری کردند. دکتر سبحانی در زمینه آب‌های زیرزمینی، ترویج کشاورزی و رشد صنعت همکاری داشت. همچنین در زمینه اکتشاف نفت و معادن تلاش زیادی کرد. مهندس سبحانی قبل از انقلاب در بهشهر یک کارخانه

راه‌اندازی کرد و همچنین پس از انقلاب در این زمینه فعالیت‌هایی داشت. وقتی در ۲۹ خرداد ۳۰ از شرکت نفت انگلیس خلع ید شد، مهندس بازرگان رئیس هیئت خلع ید بود، و بعداً راه‌اندازی سازمان آب تهران و تصفیه‌خانه و لوله‌کشی آب تصفیه شده در تهران را مدیریت نمود. آقای طالقانی هم در کتاب مالکیت در اسلام می‌گوید: "مالکیت قدرت تصرف در شیء است" که این تعریف به تولید نزدیک است.

درست است که نیروهای ملی - مذهبی همواره محفل بودند و تبدیل به حزبی قوی نشدند، ولی چون خارج از حاکمیت شکل گرفتند، دارای تخصص‌های بالا بدون بهره‌گیری از رانتهای دولتی و قدرت هستند. بیشترشان مهندسانی هستند که مدیریت را در طی زمان تجربه کرده‌اند، ولی بیشتر دوستان دوم‌خردادی ما که وارد ارگان‌های دولت شدند، اول به لحاظ مقام مدیر شدند، سپس تجربه مدیریت پیدا کرده‌اند. بیشتر دوم‌خردادی‌هایی که طرفدار اصلاحات هستند، مدیران بوروکرات هستند تا مدیران تولیدی. یکی از ضعف‌های بزرگ دولت خاتمی، وضعیت نخبگان خاتمی است، یعنی ایشان با یک سری افراد بوروکرات مواجه است. در صورتی که در طیف نیروهای ملی - مذهبی عمدتاً با مهندسان و مولدان روبه‌رو هستیم.

آیا به نظر شما وحدتی که بین نیروهای ملی - مذهبی وجود دارد، یک

وحدت تقابلی و ناشی از گروه‌های فشار است، یا این که برای آن وجه اثباتی قائل هستید؟

در این وجه به نظر من، همواره بین جریان‌های سیاسی، هم تعامل و هم تقابل وجود دارد. یک دلیل آن مقاومت در مقابل فشار خارجی است، ولی فشار خارجی نمی‌تواند همواره عامل اصلی باشد. آنچه مشخص است یک جریان سیاسی خاص از سال ۶۰ به این طرف همواره سعی کرده تمام دستاوردهای انقلاب را به نفع خود مصادره کند که این دیدگاه هنوز ادامه دارد. موجودیت نیروهای ملی - مذهبی در یک فاز به خطر افتاد، ولی بین سال‌های ۶۰ تا ۶۸ که نیروهای ملی - مذهبی و همه نیروها تحت فشار بودند، به خاطر اختلاف‌های بیش از حد بین‌شان امکان همین گردهمایی را هم نداشتند. یعنی همکاری در بینش خودشان نبود. اما حرکتی در جامعه ایجاد شد که ملی - مذهبی‌ها در آن حرکت نقش درجه دو داشتند. در محافل دانشجویی یک حقانیت تاریخی برای این جریان‌ها در ذهن‌ها به وجود آمد. در برخی از طیف‌های این جریان نسبت به بعضی از دیدگاه‌های گذشته بازنگری نسبی صورت گرفت و این امر زمینه‌های مشترکی ایجاد کرد. به عبارتی فشار شرایط

و اشتراک منافع، امکان یک گفت‌وگوی حداقلی را ایجاد کرد که این گفت‌وگوهای حداقلی در قالب محافل انجام می‌شد و به تدریج زمینه را برای یک سری همکاری‌های پروژه‌ای باز کرد؛ که بعدها به ائتلاف ملی - مذهبی منجر شد. بنابراین به این ویژگی‌ها بایستی توجه داشت. فشار بیرونی، فروپاشی بلوک شرق و تجربه شکست خورده سیاست تعدیل آقای هاشمی، باعث شد تا بازنگری‌هایی از جانب دوطرف یعنی هم‌انتهایی که طرفدار عدالت‌گرایان بودند و هم کسانی که طرفدار آزادی بدون عدالت بودند، صورت گرفت.

منتها همان‌طور که گفتم، این بازنگری‌ها هنوز عمیق نبود، ولی زمینه گفت‌وگو را ایجاد کرد و ملی - مذهبی‌ها یک طرف گفت‌وگو برای خودشان ایجاد کردند که تاکنون به آن فرهنگ مشترک، امکان یک سری همکاری‌ها برای رشد و آزادی و پیشرفت جامعه را امکان‌پذیر می‌کرد.

با توجه به این که در مقطع اخیر که از سال ۱۳۷۶ آغاز شده، حرکت مردم را پایه تحولات می‌دانید، تأثیرپذیری متقابل طیف‌های ملی - مذهبی را از این موج چگونه ارزیابی می‌کنید؟

به اعتقاد من زمینه نخستین تحولات از سال ۱۳۷۶ بعد از قبول آتش بس و تحولی که در درون حاکمیت صورت گرفت، آغاز شد. شاید بشود گفت فیلم "عروسی خوبان" مخملباف آغاز بخشی از تغییرات در حاکمیت ایران بود - معمولاً هنرمندان تحولات را سریع، ولی با تحلیل کم، می‌یابند - بعد دکتر سروش قبض و بسط شریعت را مطرح کرد. پس از آن، کنار رفتن طیفی به نام چپ حاکمیت یا "خط امام" در جامعه، از سویی دیگر به بن بست کشیدن کامل مشی چریکی در ایران، که کاملاً امید خودش را در بخش‌های اجتماعی از دست داد، و در کنار آن فروپاشی شوروی و در عین حال به عرصه نشستن نسل جدیدی از افسار جامعه که در دوران انقلاب، نوجوان قلمداد می‌شدند، همه این عوامل در کنار هم قرار گرفت و یک گفتمان جدید تغییر طلبانه در جامعه ما

**اگر به گذشته تاریخی توجه کنیم، شاید در کلیت بشود این طور تعریف کرد که ملی - مذهبی یک جریان فکری بوده است با ویژگی مذهبی. به این مفهوم که منشوری کلان در اندیشه این جریان وجود دارد که چهره‌های شاخص مذهبی و ملی به آن اعتقاد داشتند. آن منشور کلان همانا تفسیر معنوی از "انسان"، "تاریخ" و "جامعه" می‌باشد**

به وجود آورد. در این گفتمان، نیروهای ملی-مذهبی طیف غالب نبودند، ولی موفق شده بودند از سال ۶۰ به بعد در حوزه‌های کوچک خود گفت‌وگوهای داشته باشند که منجر به خلق نشریه "دریچه"، "ایران فردا" و نشریات بعدی شد. نیروهای ملی-مذهبی در این گفتمان که آزادی و رهایی را طلب می‌کرد، تفکر بسته حاکمیت بین سال ۶۰ تا ۶۸ را مورد نقادی قرار می‌داد. نیروهای ملی-مذهبی در این گفتمان حقانیت‌هایی پیدا می‌کردند. موضع بعضی از ملی-مذهبی‌ها از سال ۵۸ تا ۶۰، تجربه دولت موقت، مطرح شدن گفتمان آزادی، عمده‌شدن گفتمان لیبرال دموکراسی در بخشی از جناح حاکمیت-چه درست و چه غلط- و از سوی دیگر نقد ملی-مذهبی‌ها به ترویج یک نوع شریعت‌گرایی خشک مبتنی بر یک روایت خاص از دین، همه باعث می‌شد ملی-مذهبی‌ها مقبولیت پیدا کنند. این تأثیرگذاری جامعه بر ملی-مذهبی‌ها بود، ولی قبلاً ملی-مذهبی‌ها هم در پیدایش این تحول نقش بازی کرده بودند. اما تحول در مردم همواره خاستگاه‌های کلی است. مردم خیلی عملگرا و تجربه‌گرا هستند، به کسی یا جریانی امید می‌بندند و به آن اقبال نشان می‌دهند و اگر دیدند اشتباه می‌کند روی برمی‌گردانند. ازسویی موج تأثیر در روشنفکران و به خصوص دانشجویان، کم‌کم به سوی مردم سوق پیدا می‌کند. ملی-مذهبی‌ها بین سال‌های ۶۸ تا ۷۶ تأثیرگذاری محدودی روی جنبش دانشجویی در ایران داشتند. منتها برخی چهره‌های ملی-مذهبی مثل دکتر شریعتی در دانشگاه‌ها نقش مؤثری داشتند. موج این تأثیر بر جنبش دانشجویی به جامعه منتقل می‌شد. این تأثیرگذاری متقابل باعث شد که ملی-مذهبی‌ها هم احساس کنند که در قبال شرایط جامعه وظیفه‌ای دارند که بایستی آن را انجام دهند.

**آیا نقطه عطف دوم خرداد (۱۳۷۶) همان مواضع اعلام‌شده نیروهای ملی-مذهبی یا سرمقاله‌های ایران فرداست و یا ابعاد پیش‌بینی نشده‌ای هم دارد؟**

اگر دوم خرداد را در سطح بسیار کلان در نظر بگیرید، به این معنی که مردم ایران به آزادی و عدالت با شعار "ایران برای همه ایرانیان" رأی دادند، این با آرمان‌های نیروهای ملی-مذهبی منطبق است. اما اگر بگوییم دوم خرداد، چپ و راست و میانه دارد و موتور دوم خرداد به لحاظ حرکتی اصلاح‌طلبان داخل حاکمیت هستند، به نظر من مشکل اصلاحات را باید در همین جا جست‌وجو کرد. برای توضیح بیشتر، باید بگویم بخشی از دوم خردادی‌های درون حاکمیت، زمانی خودشان با شعارهای دوم خرداد مخالف بودند. برای نمونه سال ۱۳۷۲ نشریه کیان به‌عنوان حلقه‌ای که در ایجاد درونی دوم خرداد در داخل حاکمیت نقش داشت از آقای بازرگان براثت طلبید. استراتژی و تئوری اصلاح‌طلبان داخل حاکمیت منطبق بر نوعی لیبرال دموکراسی خیلی گنگ بود که از دگرگونی در کشورهای بلوک شرق منبث می‌شد. به لحاظ استراتژیک و سازمانی هم دچار فقدان الزامات تحولات در ایران بود. به عبارت دیگر اصلاح‌طلبان داخل حاکمیت که موتور تحولات سال ۷۶ بودند و امکانات زیادی در اختیارشان بود، برای ایجاد تحولات مستمر اجتماعی به لحاظ تئوریک و استراتژی و سازمانی دچار مشکل بودند. اینها از نظر من نیروهای درجه یک و خط‌اول اصلاح‌طلبی در ایران بودند و امروزه به هر میزان که چرخ‌های اصلاحات در جاهایی به گل می‌نشیند، ابتدا باید برنامه و استراتژی و سازمان آنها را نقد کرد. مفهوم این حرف این نیست که نباید ملی-مذهبی‌ها را نقد کرد، اما نیروهای ملی-مذهبی به لحاظ شعارهایی که این دوستان می‌دادند قدمت طولانی‌تری داشته‌اند. این شعارها را دولت موقت سال

۵۸ می‌داد. مهندس سبحانی، مهندس میثمی و دیگر بزرگان طی دهه ۶۰ بارها این شعارها و مطالبات را تکرار کردند. بنابراین ما یک سازمان و استراتژی و تئوری متفاوت از اصلاح‌طلبان داشتیم. البته این چندان روشن نبود، ولی به‌طور مشخص التفاتی بود به گوهر ملی، چیزی که در دیدگاه اصلاح‌طلبان دوم خرداد هیچ‌وقت باز نشد. حتی در تفکر دکتر سروش هم عنصر ملی، یک عنصر تحلیل‌شده نیست و جایگاه روشنی ندارد. به قول دکتر شریعتی وقتی ما "می‌جمعی به وجود می‌آید و بزرگ می‌شود، من با قدرت" در درون خودش ایجاد می‌کند. به دیگر سخن، در تفکر لیبرال دموکراسی، همان‌گونه که فوکویاما می‌گوید، روحیه جمع‌گرایی وجود ندارد. دوستان دوم خردادی ما هیچ‌وقت به این ضعف کلان تئوری خودشان توجه نکردند که در غربی که به پروتستانیزم و ناسیونالیسم رسیده، آن آیدئولوژی لیبرالیسم یا سوسیالیسم در ظرف آن ناسیونالیسم عمل می‌کند و ما با فقدان این امر روبه‌رو بودیم. ملی-مذهبی‌ها با مارکسیست‌ها هم این چالش را داشتند که ظرف عدالت شما باید یک جا متبلور شود. امروزه هم به نظر من در تئوری کلان دوم خردادی‌ها مفهوم جمع، جامعه و ایران لحاظ نشده است. همین باعث شد که مسائل به تقابل‌های جناحی برسد و جناح دیگر استفاده نکند. منظور من نقد دوم خرداد نیست، منظور من این است که بین برنامه و استراتژی و سازمان نیروهای ملی-مذهبی - به خصوص برنامه - تفاوت‌هایی با دیگر نیروهای دوم خرداد وجود داشت، و نیروهای ملی - مذهبی به‌عنوان نیروهای درجه دو در حرکت 'استراتژیک' اصلاحات عمل می‌کردند. به‌طور مشخص هیچ‌گاه ملی - مذهبی‌ها حتی روزنامه هم نتوانسته‌اند بگیرند. این نشان می‌دهد که از لحاظ رانت حاکمیتی، هیچ‌گاه نتوانسته‌اند از این امکان برخوردار بشوند. پس می‌توانیم بگوییم که در حیطه کلان، شعارها همان شعارهای دیرینه ملت ایران است که با پیشرفت آزادی در قالب استقلال معقول جامعه در روند جهانی شدن می‌توانیم منافع ملی خود را استیفا کنیم.

اما به لحاظ استراتژیک چه کسی این شعارها را پیش می‌برد؟ شعارها و تئوری دوم خردادی‌های داخل حاکمیت که بخشی را بازخوانی کرده‌اند و بخشی را هم بازخوانی نکرده‌اند، در استمرار اصلاحات به بن بست خورده است. نیروهای ملی-مذهبی ضمن این که در ایجاد روند اصلاحات و استمرار آن پس از سال ۷۶ در ایران تأثیر داشتند، در پیشبرد استراتژیک شعار خودشان جزو نیروهای درجه دوم بودند. به‌عنوان مثال، مهندس سبحانی در سال ۱۳۶۸ برنامه تعدیل اقتصادی آقای هاشمی رفسنجانی را نقد کرد و در سال ۱۳۷۲ این مقاله در ایران فردا منعکس شده است. در صورتی که اصلاح‌طلبان داخل حاکمیت، سیاست تعدیل اقتصادی آقای هاشمی را پذیرفتند و هیچ تغییری در این مورد ندادند. این یکی از تفاوت‌های تئوریک جریان ملی - مذهبی با اصلاح‌طلبان درون حاکمیت بود.

در قانون اساسی، که ۱۲۰ سال اندیشه جریان نواندیشی دینی پشتوانه آن است، همه مفاهیم مورد نظر شما از جمله آزادی و استقلال وجود دارد. تحلیل آقای خاتمی هم همین است که این قانون اساسی ثمره انقلاب است. منتها در دو دهه گذشته اولاً به دلیل جنگ و ناآرامی‌های داخلی مثل قضیه گنبد و کردستان و ثانیاً به دلیل برنامه سازندگی و تئوری‌هایی که در پس آن وجود داشت، موفق به احیا و اجرای آن نشدیم و اینک فرصت احیای آن به دست آمده است. شعارهای آقای خاتمی هم با احیای قانون اساسی محقق می‌شود. ملی-مذهبی‌ها هم طی یک پروسه، به هماهنگی با قانون اساسی رسیدند. پس تفاوت شما با آقای خاتمی در



این مورد چیست؟ یکی از فعالین ملی-مذهبی می گفت: آقای خاتمی خیلی شجاعت دارد که شعار ایران برای همه ایرانیان را مطرح می کند. ما تاکنون نتوانسته ایم چنین جسارتی به خرج دهیم. یا این که می گوید: 'ویژگی جامعه ایران شاهنامه فردوسی است. در حالی که ما جلوی مارکسیست ها از مثنوی دفاع می کردیم و آنها از شاهنامه فردوسی دفاع می کردند.'

من معتقدم در ایران، قدرت در مقابل قدرت می ایستد. قانون اساسی هم ظرفیت های متفاوتی دارد. الآن تفسیری از قانون اساسی انجام می گیرد که عملاً زهره ما را از قانون اساسی می برد. اگر ساختارهای قدرت به وجود بیایند، قانون هم مجبور می شود با این ساختارهای قدرت کنار بیاید. قانون معمولاً در خدمت ساختارهای قدرت قرار می گیرد، هر چه قدر هم که روح عدالت طلبانه داشته باشد. به این دلیل من هیچ وقت از این منظر که شما می گوید به قانون اساسی ایران نگاه نکردم. من از این منظر نگاه می کنم که اگر جامعه ای دموکراتیک باشد، ظرف تفسیر قانون هم دموکراتیک می شود. اگر جامعه ای به سمت دموکراسی نرود، قدرتمندان ظرف تفسیر از قانون را تغییر می دهند. تجربه ای از آیت الله طالقانی در مجلس خبرگان قانون اساسی دارم؛ ایشان کمتر در جلسات مجلس خبرگان حاضر می شد. وقتی انتقاد می کردند می گفت: 'مریضم'. وقتی بیشتر انتقاد می شد می گفت: 'قانون برای نوشتن و گذاشتن در طاقچه است'. من نمی خواهم بگویم قانون لازم نداریم، ما باید اهرم های قدرت را تعیین کنیم، وقتی که جنبش اجتماعی اصلاحی قدرتمند در جامعه پدید آمد، باید از همه ظرفیت های دموکراتیک استفاده کنیم. برای مثال، زمانی اصلاح طلبان در تنگنا قرار گرفتند، که ظرفیت های قدرت طلب از قانون اساسی بیرون آمدند. بنابراین آنچه شما می گوید بحث دیگری است. شعار ایران برای ایرانیان، واقعاً شعار والایی است، ولی هر کس براساس مبانی نظری خود برای آن مدل تحقیقی می سازد. یک روشنفکر مذهبی هم این شعار را می دهد، در حالی که معتقد است دین نباید در دولت و حاکمیت دخالت کند، به این ترتیب بخش وسیعی از اندیشه و تفکرات را تعطیل کرده است. اما اگر کسی بگوید من شعار ایران برای ایرانیان را می دهم و دیندار هم هستم؛ در ایران مسیحی هست، زرتشتی هست، کرد، بلوچ و... و زبان های گوناگون هم هست، و همین اندیشه و تفکر را خلاق می کند. وقتی که می گویم 'مذهبی'، مذهب می تواند یک مسیحی موحد، یک زرتشتی موحد و یک یهودی موحد را شامل بشود. این می تواند دید یک جریان مذهبی را خیلی عمده تر کند. قرآن همه را به توحید دعوت می کند، دعوت قرآن به کلمه 'توحید' می تواند بین ادیان یکتاپرست، یک گفت و گوی بسیار منطقی و در پی آن، همکاری ایجاد کند. در ادامه آن هم قرآن می گوید: 'می توانید زن باایمان اهل کتاب را به همسری بگیرید'، یعنی پیوند خانوادگی هم به وجود می آورد. در این صورت این شعار گشایش ایجاد می کند. ولی اگر فرضاً شعار ایران برای ایرانیان را یک انسان مذهبی که تبیین درستی از مذهب ندارد بدهد، این نتیجه را نخواهد داشت. اگر ایران برای همه ایرانیان است، همه باید حق اظهار نظر و آزادی بیان، انتخاب کردن و انتخاب شدن داشته باشند، همه باید از امنیت برخوردار باشند. امنیت ملی، اقتدار یک قوم بر قوم دیگری یا حاکمیت اکثریت بر اقلیت نیست، بلکه تأمین منافع همه است.

آیت الله طالقانی در سال ۵۸ در این مورد یک قدم جلوتر بود و مدل 'تلفیق پارلمان و شورا' را داد. شوراها در تفکر طالقانی مدل های کوچکی هستند که مجلس محلی محسوب می شوند و شهردار، رئیس جمهور یک شهر می باشد، و پارلمان مسائل کلان ملی را حل می کند. در این مدل، دیگر نماینده پارلمان به

مسائل کوچک محلی نمی پردازد. هر کس بخواهد مشکلات و مسائل محلی را حل کند، وارد شورا می شود. کسی که می خواهد مسائل ملی را لحاظ کند، به نمایندگی از سوی منطقه خودش وارد پارلمان می شود و این یک نوع مشارکت منطقی هم هست. مثلاً در اوایل انقلاب در سنجند هشت نفر مذهبی با گرایش های متفاوت و سه نفر غیرمذهبی در یک شورا می نشینند و مسئله کردستان خاموش می شود. شورایی که مرحوم طالقانی پیشنهاد و مردم انتخاب کرده بودند] به نظر من به مدل ایران برای ایرانیان در میان دوستان دوم خردادی به شکل تحقیقی پرداخته نشد و این شعاری است که ما باید به سوی جنبه های تحقیقی آن پیش برویم.

این به دلیل قدرت ایدئولوژیک طالقانی بود که بدون این که عقب نشینی ایدئولوژیک بکند، در استراتژی خیلی انعطاف نشان می داد. ویژگی دیگر نیروهای ملی-مذهبی این بوده که هیچ وقت براساس ایدئولوژی صرف، استراتژی خود را طراحی نکردند، بلکه با ایدئولوژی خودشان شرایط را هم سنجیدند. ارزش های ایدئولوژی خود را حفظ کردند و آن را در خدمت استراتژی درست قرار دادند و دیگران را هم به این استراتژی دعوت کردند. مهندس بازرگان این کار را در جبهه ملی می کرد. خطای استراتژیک گروه های ملی-مذهبی به خاطر ایدئولوژی شان نبوده است، ولی نیروهای دوم خردادی داخل حاکمیت تا قبل از این تحولات وحدت استراتژی را براساس وحدت ایدئولوژی، آن هم خیلی شدید مطرح می کردند که به خاطر سوابق گذشته خود هنوز هم مبتلا به این مسئله هستند.

برخی از مخالفان معتقدند که طیف ملی-مذهبی در همراهی دوم خردادی ها به دنبال مقاصد خاص خود و حتی براندازی است، نه ثبات جامعه و جمهوری اسلامی، ضمن این که اصل بر برائت است، شواهد و قرائن علیه این اتهام چیست؟

اگر بگویم ملی-مذهبی ها در کنار جریان های دیگر در تحقق انقلاب نقش داشتند و به شعار استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی معتقدند و اگر ملاک نظام را در سپهر این سه شعار بگیریم، ملی-مذهبی ها برانداز نیستند. علاوه بر این، ملی-مذهبی ها التزام به قوانین را اعلام و طبق آن عمل کردند. وقتی در داخل حاکمیت عده ای در مقابل شعار براندازی حاکمیت شعار اصلاحات می دهند و یک جریان سیاسی نسبت به این اصلاح طلبان موقعیت حمایتی - انتقادی می گیرد، آن هم به قصد ارتقای آنها، به لحاظ استراتژیک اساساً براندازی معنا ندارد؛ مگر این که یک برداشت خاص از اسلام - که حتی آرای عمومی مردم هم مخالف آن هست - مدعی باشد که تمام اسلام و تمام عمل به اسلام و تمام قانون نزد اوست و همه قوانین را این گونه تفسیر بکند، در این حالت هر منتقدی چه داخل حاکمیت و چه بیرون حاکمیت متهم به براندازی می شود؛ چون اساساً ظرف تفسیر قوانین آن چنان تنگ شده است که همین الآن هم در داخل همین حاکمیت به برخی نیروهای دوم خردادی مثل آقایان بهزاد نبوی و حجاریان که سابقه های طولانی در حاکمیت داشته اند، می گویند ستون پنجم، مثلاً یکی از سران مؤتلفه گفته از نظر من حجاریان و عبدی ستون پنجم دشمن هستند. خوب، با این تفکر واژه برانداز را به هر منتقدی می توان اطلاق کرد و این دیگر اصلاً جای بحث ندارد. اگر دقیق نگاه کنیم، ملی-مذهبی ها قبول کرده اند که در پارادایم اصلاحات حرکت بکنند و التزام به قانون را قبول کرده اند. ما وقتی فعالیت در پارادایم اصلاحات را قبول کرده ایم، عواقب و تبعات آن را پذیرفته ایم. از سوی دیگر، همان طور که گفتم ما به شعارهای انقلاب تعلق خاطر داریم و طبیعی است که این شعارها در نظام بعد از انقلاب معنی پیدا می کنند. بدین خاطر برخی از

چهره‌های شاخص ملی-مذهبی که عضو شورای انقلاب هم بودند، دقیقاً به این محصول انقلاب، به یک دید همدلانه نگاه می‌کنند که تا می‌توانند مانع به سرایش افتادن آن شوند. حمایت بی‌شائبه ملی-مذهبی‌ها از اصلاح‌طلبی با توجه به فاصله انتقادی که با برخی از اصلاح‌طلبان داشتند این را ثابت می‌کند. ملی-مذهبی‌ها برای اثبات هویت و یا جذب نیرو، خطاهای حزب توده در دوران مصدق را هم تکرار نکردند (هر چند خاتمی، مصدق نیست). اینها در جریان انتخابات مجلس ششم از جبهه اصلاح‌طلبان داخل حاکمیت کاندیدا معرفی کردند و این نکته ظریفی بود. تمام دوم‌خردادی‌های داخل حاکمیت جمع شدند که ۳۰ نماینده برای تهران معرفی کنند، عاقبت به ۲۵ نفر رسیدند. برای انتخاب پنج نفر دیگر از هر جریانی مختار بودند. ملی-مذهبی‌ها هم پنج نماینده اختصاصی از تهران معرفی کردند و ۲۵ نفر از اصلاح‌طلبان داخل حاکمیت را نیز انتخاب کردند. این میزان همراهی بدون ادعای ملی-مذهبی بود، ضمن این که هیچ توافقی بین ما و اصلاح‌طلبان به لحاظ امتیاز دادن و امتیاز گرفتن صورت نگرفته بود. این در حالی بود که ما انتظار داشتیم اسم مهندس سبحانی یا دکتر پیمان در فهرست کاندیداهای دوم‌خردادی‌ها قرار بگیرد و مرز خودی و غیرخودی برداشته شود، ولی آنها این کار را نکردند. با این همه، ما سیاست حمایت از اصلاح‌طلبان را در جهت پیشبرد اصلاحات در ایران ادامه دادیم. این نشان می‌دهد اتهاماتی که در سال ۱۳۷۹ به ما زده شد و زمینه‌سازی آن از اسفند ۷۸ شروع شده بود، تنها به خاطر دستاورد ملی-مذهبی‌ها در انتخابات بود که موفق شد تبدیل به قدرت اجتماعی شود.

به این ترتیب دو راه وجود داشت: ملی-مذهبی‌ها یا باید تبدیل به یک قدرت اجتماعی می‌شدند که به معنای پذیرفتن فعالیت قانونی آنها بود یا این که با تئوری بعضی‌ها، آنان را در اثر فشار به نقطه صفر می‌رساندند که خوشبختانه موفق نشدند. آنان از این امر غافل بودند که نیروهای ملی-مذهبی ضمن این که یک جریان ائتلافی سیاسی اند، دارای یک هویت فکری نیز هستند که این هویت توان زایش مجدد داشته و باز هم خواهد داشت و برخورد سیاسی و امنیتی صرف، آن را به نقطه صفر نمی‌رساند، اگر چه به آن ضربه می‌زند.

در شرایطی که برخی جریان‌های منتقد سیاسی، سکولاریسم و لائیک را خطرناک می‌دانند، چرا در صدد حذف نیروهایی که هویت ملی و مذهبی دارند، برآمده‌اند؟ آیا دغدغه‌های سیاسی بر بینشی غلبه دارد و یا نوع تفکر دینی ملی-مذهبی را خطرناک می‌بینند؟

شریعتی جمله زیبایی دارد؛ می‌گوید: «اگر پاپ و مارکس نبودند...» آقای طالقانی هم می‌گوید «کمونیسم معلول جهل و ظلم است.» متأسفانه وقتی یک تفکر، آزادی را مخالف صددرصد دین می‌داند و قدرت زیادی هم دارد و تربیون‌های رسمی هم تنها در اختیار آن قرار دارد، آلترناتیو چنین جریانی یک نوع سکولاریسم، یعنی دین‌گریزی از جامعه خواهد شد. علت این که به ملی-مذهبی‌ها بیشتر از سکولارها حمله می‌کنند، هم دلیل تاریخی و فکری دارد و هم دلیل تشکیلاتی. آنها سکولارها را رقیب خود نمی‌دانند، آنها در دو فاز متفاوت زندگی می‌کنند. ملی-مذهبی با به چالش کشاندن آن نوع تفکر سنتی، یک رقیب جدی برای این تفکری است که به نام دین حرکت می‌کند. روشنفکران دینی موفق شد در جامعه ایران دین را جدا از برخی ابزار رسمی خودش، روزآمد کنند، پس این یک رقابت فکری جدی است که در قالب رقابت‌های صنفی هم امکان دارد. به لحاظ سیاسی، تبارشناسی جریان روشنفکری مذهبی که ملی-مذهبی‌ها به آن تعلق دارند یک تبارشناسی آزادیخواهانه و عدالت‌طلبانه و دارای عنصر تخصصی و علمی است. در حالی که

جریان مقابل اینها نه تخصص علمی کافی برای حکومت و فن‌آوری و تولید جامعه دارد و نه توان تولید فرهنگی قوی. طبیعی است که چنین جریانی، رقیب جریان سنتی بسته و متحجر می‌شود.

اما این که چرا سکولارها را رقیب خود نمی‌دانند؛ سکولارها از نظر اینها در جامعه ایران، جایی ندارند، که البته من این نظر را قبول ندارم. از سوی دیگر سرکوب سکولاریزم خیلی راحت‌تر از ملی-مذهبی‌هاست؛ زیرا یک جریان عریان است که اعلام می‌کند سکولاریزم است. یکی دیگر از عوامل برخورد با ملی-مذهبی‌ها می‌تواند منافع بینشی باشد؛ به نظر می‌رسد برخی تشکل‌های راست که از ابتدا بر کرسی قدرت تکیه زدند یک خودکم‌بینی نسبت به تشکل‌هایی مثل نهضت آزادی داشته باشند؛ هر دوی آنها به‌ظاهر از اقتصاد بازار آزاد حمایت می‌کنند، ولی مجموعه نهضت آزادی فن‌آور، تولیدگر، دارای تخصص، و در عین حال مذهبی متعبد هستند. در حالی که آن تشکل‌ها، بنکدار، دلال، بدون فرهنگ تولیدی مولد و ناآشنا به قدرت سیاسی روزند. در درون حاکمیت از بخش معروف به خط‌امام، گرایش پراگماتیستی معروف به کارگزاران به‌وجود آمد. اینها اعتقاد دارند که جریانی به روز، تعدیل‌گر و طرفدار اقتصاد باز هستند. حتی کارگزاران با همه این ادعاها با جریانی مثل نهضت آزادی قابل مقایسه نیستند. درحقیقت اگر بخواهیم هر دو جناح حاکمیت را با برخی از ملی-مذهبی‌ها مقایسه کنیم، این خودکم‌بینی کاملاً مشخص است. در گذشته، همین خودکم‌بینی را متأسفانه بعضی از روحانیون - نه همه روحانیون - در مواجهه با روشنفکران مذهبی داشتند، مثلاً ضدیتی که با شریعتی داشتند. در هر صورت برخورد با ملی-مذهبی هم ریشه بینشی، هم ریشه موقعیتی و هم ریشه در منافع دارد. آن قدر این رقیب را جدی می‌دانند که حاضر نیستند با آن رقابت مردانه و انسانی بکنند.

ملی-مذهبی‌ها در جریان ملی‌شدن نفت جریان کوچکی بودند، اینها همیشه اکثریت نبودند و برای اکثریت شدن جدال کردند. اینها به خاطر این که در دانشگاه‌ها پرورده شدند و گفتمان را هم قبول دارند، همواره با این روش سعی داشته‌اند که اکثریت شوند. به‌طور مشخص دکتر شریعتی در دانشگاه‌ها با رقابت تئوریک، فضای مارکسیستی را تبدیل به فضای مذهبی کرد، در صورتی که مخالفان ملی-مذهبی با این شرایط وارد نشدند. از نگاه آنها، همیشه باید یک پیست خالی باشد و یک دوندۀ وجود داشته باشد و آن یک دوندۀ باید به خط آخر برسد و قهرمان بشود.

با حذف نیروهای ملی-مذهبی چه صف‌بندی جدیدی در صحنه‌های سیاسی و ایدئولوژیک ایران به‌وجود خواهد آمد؟

من اصلاً یک سؤال فراتر از این به ذهنم می‌رسد؛ همواره وقتی جامعه به قطب‌بندی می‌رسد، یعنی به سیاه و سفید کردن می‌رسد، در انتخاب، دقیق نیست. در سال ۵۷ که انقلاب می‌خواست پیروز بشود، من هجده ساله بودم. آقای مصطفی رحیمی که سوسیال دموکرات بود، مقاله‌ای نوشت (خدا ایشان را بیامرزد، اخیراً فوت کرد). در آن مقاله نوشته بود این جمهوری اسلامی که می‌گویند یعنی چه؟ همه به ایشان حمله می‌کردند. آن موقع صف‌بندی این بود که شاه باید برود، هر کس که می‌آید بهتر است. گفتند از آنجا که شاه لائیک است، جریانی که خواهد آمد حتماً مذهبی است. در جامعه‌ای مثل جامعه ما، مردم در آن زمان، روحانیون را مذهبی‌تر می‌دانستند، لذا آنها را برگزیدند. ما با بیست و سه سال تجربه الآن می‌توانیم بگوییم مذهبی می‌تواند دموکرات باشد، می‌تواند مستبد باشد، لائیک می‌تواند مستبد باشد، می‌تواند دموکرات باشد. در صورت استمرار سیاست‌های افراطی صاحبان تفکر تمامیت‌خواه از یک سو و



